

## روشنفکری و سیاست‌مداری قابل جمع نیستند

سیدعلی محمودی در این گفت‌وگواز نسبتِ روشنفکری و سیاست می‌گوید

صدا، شماره ۷۶، فروردین ماه ۱۳۹۵

[www.drmaahmoudi.com](http://www.drmaahmoudi.com)

روژین حسینی: سیدعلی محمودی دارای دکترای علوم سیاسی و پژوهشگر و نویسنده کتاب‌هایی چون *عدالت و آزادی*، *گفتارهایی در باب فلسفه سیاست*، *نظریه آزادی در فلسفه سیاسی هابز و لاک*، *فلسفه سیاسی کانت*، *اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق* است. در گفت‌وگویی که با او داشتیم به نقش روشنفکران در موقعیت‌های مختلف و از جمله در نسبت با عرصه سیاسی پرداختیم. او در این باره معتقد است کار روشنفکران مسئله‌یابی و ارائه راه‌حل‌های عملی در راستای دموکراتیزاسیون و بهبود هرگونه وضعیت نامطلوب است، و گام بعدی، -که لزوماً روشنفکران عهده‌دار آن نیستند- بازنشر و انتقال اندیشه‌ها و راهبردهای آنان است. در نهایت، این حاکمیت است که با شنیدن صدای روشنفکرانی که از متن دغدغه‌های جامعه برخاسته‌اند، اقدام به سیاست‌گذاری و تهیه برنامه و اجرای آن می‌کند.

\*\*\*

\* ابتدا از یک جنبه نظری در مواضع روشنفکرانه آغاز کنیم و سپس برسیم به این نقطه که روشنفکران مصداقاً در موقعیت‌های مختلف چه کنش‌هایی می‌توانند داشته باشند. در یک سیر کلی و تاریخی روشنفکران در مواجهه با سیاست اغلب رویکردهای چپ‌گرایانه داشته‌اند و این موضع کم‌کم به سوی نوعی آرمان‌گرایی بی‌حد و حصر میل کرده است. رابرت نازیک یکی از فرض‌هایی را که در مورد ضدیت روشنفکران با سرمایه‌داری و گرایش آنان به ایده‌های چپ‌گرایانه و بعضاً آرمانی مطرح می‌کند این است که روشنفکران انتظار دارند بر مبنای برتری و شایستگی‌هایی که خود را واجد آن می‌دانند از درجه قدرت و اعتبار بالایی برخوردار باشند در حالی که جامعه سرمایه‌داری چنین امکانی را در اختیار آنان قرار نمی‌دهد. از طرفی بدون هم در توصیف مواضع چپ روشنفکران تلاش می‌کند با کمک نظریه‌های مختلف این موضوع را روشن کند که «چرا روشنفکران لیبرالیسم را دوست ندارند». تحلیل شما در این باره چیست؟

اصولا پدیده روشنفکری مربوط به جامعه‌های در حال گذار است: گذار از وضعیت استبدادی یا نیمه استبدادی به سوی دموکراسی. در واقع هنگامی که جامعه‌ای به یک دموکراسی استقرار یافته دست یابد، دیگر نیازی به روشنفکر ندارد. بر همین اساس روشنفکر نمی‌تواند در پی وضعیت مطلوب و اصلاح، تغییر و تحول نباشد؛ تغییر، اصلاح و دگرگونی‌ای که جامعه را از حالت پیشادموکراسی و توسعه نیافتگی به سمت توسعه یافتگی و دموکراسی رهنمون شود. بنابراین نقش روشنفکر از این حیث نقشی انتقادی در برابر جامعه و کمک به عرصه اجتماعی و سیاسی به منظور تحول، تغییر و دگرگونی در مناسبات اجتماعی و سیاسی است. بر همین مبنا، شاید کسانی علاقه مند باشند مفهوم آرمان‌گرایی را در مورد روشنفکران به کار ببرند. اگر چنین کاری بکنند، لازم است با این تاکید همراه باشد که روشنفکر علی‌الاصول در پی آرمان‌شهر یا ناکجا آباد نیست. به باور من، روشنفکر کسی است که:

۱. در دوران مدرن (تجدد) زندگی می‌کند، و دانش، آگاهی، مهارت و تجربه می‌آموزد و می‌اندوزد؛
۲. هر متن و وضعیت انسانی را نقد می‌کند؛
۳. از استقلال فکری و سیاسی برخوردار است؛
۴. دلیری و از خودگذشتگی دارد؛
۵. در ایفای نقش روشنفکری، طلایه دار و پیشگام است.

پیش از این چهار ویژگی روشنفکر را برشمرده بودم. اکنون ویژگی پنجم را می‌افزایم، به این معنا که روشنفکر در تحولات و تغییرات، پیشرو و پیشگام است. چنان که تحولات اجتماعی و سیاسی ایران معاصر نشان می‌دهد، پس از آن که روشنفکر پیام خود را منتشر کرد و نقش خود را در گستره جامعه درانداخت، دانشگاهیان، هنرمندان، دانشمندان، روحانیان، و صنف‌های مختلف دیگر، به دنبال او در عرصه عمومی به جنبش و حرکت درمی‌آیند و دست به مبارزه می‌زنند و در چارچوب احزاب، جمعیت‌ها و نهادهای، پویش‌های اجتماعی و سیاسی می‌آفرینند تا صدای آنان از سوی قدرت حاکم شنیده شود و مطالبات آنان جامعه عمل بپوشد.

در پاسخ به پرسش شما در باره جریان چپ روشنفکری در ایران باید بگویم این جریان دوره‌های مختلفی را پشت سر گذاشته است. زمانی چپ‌ها با آرمان‌گرایی و تاکید زیادی که روی تئوری مارکسیسم-لنینیسم داشتند در پی تغییر ساختار قدرت در ایران بودند. این نیز قابل بحث است که چپ‌گرایی اصولا تا چه حد با جامعه ایران سازگاری دارد. روشنفکران چپ‌گرایی که از انقلاب فرانسه و فرهنگ سیاسی فرانسه بهره برده بودند، به اندازه کمونیست‌ها، تندرو و رادیکال نبودند. ما از دوران پهلوی تا سال‌های آغازین انقلاب ایران، شاهد فعالیت روشنفکران چپ با نگرش و رویکرد مارکسیستی، لنینیستی، استالینیستی و مائویستی بودیم. دوران چپ‌گرایی با مرگ «برادر بزرگ» (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) در جهان سپری شده است. امروز در میان روشنفکران جریان چپ، مفهوم‌هایی همانند جامعه بی طبقه و عدالت اجتماعی، منسوخ و یا بسیار رقیق شده

است. چپ‌های واقع بین و بازاندیشی که در گذشته، زیر چتر پارادیم انقلابی، با مسلسل و نارنجک در پی ایجاد عدالت اجتماعی در ایران بودند، اکنون از آزادی، برابری، دموکراسی و دموکراسی لیبرال سخن می‌گویند. در حال حاضر یک جریان ستبرفکری در اروپا و آمریکا در نقد لیبرالیسم وجود دارد به نام جماعت‌گرایی (Communitarianism). این جماعت گرچه لیبرالیسم را نقد می‌کند، اما معتقد به آزادی، برابری، قانون‌گرایی، دموکراسی و حقوق بشر است. اکنون در دموکراسی‌های پیشرو به ویژه در شمال اروپا، دموکراسی لیبرال با سوسیالیسم درآمیخته است تا در کنار آزادی و برابری، جایی مناسب برای عدالت اجتماعی و سیاسی در جامعه باز کند. در واقع، لیبرال‌ها با گوش سپردن به نقادی جماعت‌گرایان، هم‌چنان به آزادی و دموکراسی پای می‌فشارند، اما مفهوم عدالت در اندیشه‌ها و نظریه‌های آنان جایگاهی برجسته یافته است. از همین رو است که جان رالز در آغاز دهه هشتم سده بیستم، رساله *نظریه ای درباره عدالت* را می‌نویسد. بدین سان او به عنوان یک لیبرال کانتی، درباره اصول عدالت با جهان امروز سخن می‌گوید. بنابراین فاصله دو اردوگاه چپ و لیبرال، تا حد زیادی به یکدیگر نزدیک شده است. از سویی لیبرال‌ها از جماعت‌گراها تاثیر پذیرفته‌اند؛ از سویی دیگر، جماعت‌گراها به اندیشه‌های لیبرالی گرایش پیدا کرده‌اند.

\* شما اشاره فرمودید روشنفکران آرمان‌هایی در ذهن دارند که لزوماً نمی‌توانیم آن‌ها را آرمان‌شهر و ناکجاآباد بنامیم. سوال من این است که چرا تجربه حضور و دخالت مستقیم روشنفکران در سیاست نتایج دور از انتظار و غیر قابل باوری داشته است؟ این مسئله آیا به این معنا است که برخی روشنفکران درمان را در جای دیگری می‌جویند؟

اگر ما به تعریفی که از روشنفکر ارائه شد مقید باشیم، نقش، جایگاه و شخصیت روشنفکر معین خواهد شد. توجه داشته باشیم که وقتی از روشنفکر صحبت می‌کنیم، منظور فردی است که دارای اندیشه است و این اندیشه، روشن، واضح و شفاف است. بنابراین به معنای دقیق کلمه، روشنفکر کسی است که می‌تواند بیاموزد، نقادی کند، تجربه بیندوزد، وضعیت جامعه خود را زیر نظر بگیرد و سپس، دیدگاه‌های خود را با افراد جامعه به ویژه با نخبگان در میان بگذارد. این که کسانی در پی خیالبافی باشند، و یا با انگاره‌های غیر منطقی زندگی کنند و حرف‌های عجیب و غریب بزنند، ربطی به روشنفکری و روشنفکر ندارد. وقتی تعریف خود را از «روشنفکری» مشخص کنیم، می‌توانیم درباره روشنفکر و نقش او در جامعه بحث کنیم. از دیدگاه جامعه‌شناختی، با شما موافقم که می‌توان دوره‌های روشنفکری ایران را از جنبش مشروطه خواهی تا روزگار ما، تقسیم بندی و هر دوره را مطالعه و ارزیابی کرد. اما اگر بپرسید تعریف من از روشنفکر به کدام دوره زمانی مربوط می‌شود، خواهم گفت به همین دوره زمانی که ما اکنون در ایران زندگی می‌کنیم.

\* بعضی بر این نظر اند که دوران کلان‌روایت‌ها به پایان رسیده و با پدید آمدن رشته‌های تخصصی، هر فرد متخصص باید در حوزه کاری خود ایفای نقش کند. آیا می‌توان پذیرفت که دوره روشنفکری عمومی هم تمام شده و روشنفکران بایستی در حوزه‌های تخصصی خود فعالیت کنند؟

من در تعریف روشنفکر گفتم روشنفکر را کسی می‌دانم که هر متن و هر وضعیت انسانی را نقد می‌کند. اگر شما موضوعاتی مانند صلح، محیط زیست، مسئله اعتیاد، بیکاری و امثال این‌ها را در نظر بگیرید، این رشته‌ها متخصصان، دانشمندان و کارشناسانی دارد که در این زمینه‌ها فعالیت می‌کنند. آنان ممکن است در این رشته‌های تخصصی، نهادهای مدنی نیز تاسیس کنند و از طریق آن‌ها، فعالیت‌هایی را در جهت پیشبرد و حل این مسائل اجتماعی انجام دهند. البته روشنفکر می‌تواند در رشته‌ای دارای تخصص باشد؛ اما به عنوان فردی که از دانش و آگاهی و قدرت نقادی برخوردار است، در جست و جوی مسائل اساسی جامعه خویش است. به عنوان نمونه، اگر زمانی در جامعه تبعیض دولتی به یک مسئله جدی مبدل شود، روشنفکر این موضوع را مطرح و پیگیری می‌کند. یا هرگاه حکومت به قدرت‌های خارجی وابسته شود، او فریاد استقلال طلبی سر می‌دهد. اگر آزادی‌ها در جامعه محدود شود، روشنفکر در راه بسط و گسترش آزادی وارد میدان می‌شود. این نقش‌ها بی‌بدیل است. چنین نقش‌هایی را صرف متخصصان و تکنوکرات‌ها نمی‌توانند ایفا کنند. این اشخاص کار تخصصی خودشان را انجام می‌دهند. اگر روشنفکری در رشته‌ای متخصص باشد، می‌تواند در مقام پژوهشگر یا استاد دانشگاه یا مدیر، در ارتباط با آن رشته فعالیت کند و در عین حال، نقش روشنفکری خود را نیز ایفا کند. بنابراین میان استادی دانشگاه، که به معنی دارا بودن دست کم یک تخصص است و روشنفکری، تناقضی وجود ندارد. به شرطی که فرد در مقام متخصص کار تخصصی خودش را انجام بدهد و در مقام روشنفکر نقش روشنفکری خودش را ایفا کند.

\* این بحث مطرح می‌شود که مشکل مردم «ندانستن» نیست، بلکه «نتوانستن» است. بنابراین اکنون بحث بیشتر معطوف به عمل‌گرایی روشنفکران است تا اینکه انتظار برود اندیشه‌های کلان‌نگر ارائه کنند یا بخواهند بخش عظیمی از جامعه را با خود همراه کنند. فکر می‌کنم باید چند قدم به عقب برگردم و بپرسم که آیا شما موافقید که دوره چنین روشنفکرانی سپری شده است؟ اکنون دسترسی به «آگاهی» نسبت به گذشته آسان‌تر گذشته شده و هم‌اینکه اندیشه‌های بسیار متنوع و متفاوت‌تر پدید آمده است.

جامعه هم به آگاهی و دانستن، و هم تقسیم وظایف و کار تخصصی نیازمند است. اگر قرار باشد همه امور ما تخصصی باشد و به افراد متخصص واگذار شود، پرسشی که مطرح می‌شود این است که دیگر چه نیازی به روشنفکر هست؟ روشنفکر چه کاری انجام می‌دهد که متخصصان رشته‌های مختلف نمی‌توانند انجام دهند؟ اگر به جامعه‌های در حال توسعه نظری بیفکنیم، خواهیم دید که در رشته‌های مختلف دارای متخصصانی هستند و این اشخاص مسئول انجام وظایف در حوزه تخصصی‌شان هستند. چه چیزی روشنفکر را از متخصصان، دانشمندان و کارشناسان متمایز می‌کند؟ روشنفکر به عنوان شخصیتی دانش آموخته، نقاد، آزاد، مستقل، شجاع و دارای نقش مسئولانه در برابر مردم، پیگیر مسائل بنیادین اجتماعی و سیاسی است. او معضلات اساسی جامعه خود را می‌کاود، می‌یابد، مورد بررسی قرار می‌دهد و پیرامون آن کار فکری می‌کند و آن را به صورت پیام با مردم در میان می‌گذارد. محتوا و شکل پیام او به گونه‌ای است که منجر به گرایش، همبستگی و فعالیت مشترک مردم با هدف دستیابی به خواسته‌های مشخص می‌شود. این کار از صرف استاد دانشگاه، کارشناس و متخصص در رشته‌های خاص ساخته نیست. البته دانشمندان و متخصصان، نوعاً انسان‌های هوشمند، آگاه و خدمتگزار هستند که توسعه و رشد جامعه‌های انسانی در گرو کارهای تخصصی آنان است. بنابراین می‌توان گفت کار روشنفکر این است که با نگاهی مسئله‌یاب به جامعه بنگرد، سپس طرح مسئله کند و آنگاه پیام خردمندانه و رهایی بخش خود را با مردم در میان بگذارد. چنین پیامی، «اطلاع‌رسانی» نیست. پیام روشنفکر خواست و نیاز جامعه را دلیرانه به آفتاب می‌افکند و شوری برآمده از شعور در جان مردم برمی‌انگیزد و آنان را به جنبش و پوییش در راه تغییر و اصلاح فرامی‌خواند. ادامه این فرایند اجتماعی، کار روشنفکر نیست. او کار خود را انجام داده است. از این پس، نوبت به احزاب، نهاد‌های مدنی و کوشندگان سپهر عمومی می‌رسد تا پیام روشنفکر را در چارچوب خواسته‌های جمع، صورتبندی کنند و به سمع و نظر سیاست‌پیشگان برسانند. اگر حاکمیت سیاسی آماده گوش سپردن به خواسته‌های مردم باشد، این خواسته‌ها را به سیاست‌گزاران می‌سپارد تا به مدد روان‌شناسان، جامعه‌شناسان، اقتصاد دانان و دیگر متخصصان، مسائل را بررسی کنند و تعیین خط مشی و سیاست‌گذاری را به انجام برسانند. در این میان، نقش نهادهای مدنی، احزاب و کنشگران اجتماعی و سیاسی دارای اهمیت و تاثیر گذاری بسیار است. آنان می‌توانند از رهگذر پوییش‌های فعال و فراگیر اجتماعی، گفت‌وگو، مذاکره، میانجی‌گری و چانه‌زنی، خواسته‌های مردم را به نمایندگی از سوی شهروندانی که در شکل‌ها گردآمده‌اند، با حاکمیت در میان بگذارند و مطالبات مردم را پی‌گیری کنند.

\* استنباط من از صحبت‌های شما این است که در واقع روشنفکر در نقشی مولد و نقادانه، کنشی متفاوت دارد با کنشگرانی که در نشر و تحقق این اندیشه‌ها نقش عمده‌ای دارند. تولیدکننده‌ها

مولد اندیشه های نو در جامعه‌اند و توزیع کنندگان، وظیفه نشر آن را بر عهده دارند. در راستای همین بحث و بر مبنای چنین تقسیم بندی‌ای، مشخصاً در مورد عرصه سیاست، آیا می‌توان موضع خاصی برای هریک از این دو طیف در مواجهه با سیاست قائل بود؟ چون برخی معتقدند که ترویج کننده‌ها درگیر سیاست هستند و نه تولید کننده‌ها.

بله. هنگامی که از کنش سخن می‌گوییم نباید با کار حکومتی خلط شود. کار روشنفکر، هم نظاره‌گری و آگاهی بخشی، و هم پیام‌رسانی است. او پیام خودش را مطرح می‌کند و رسانه‌ها این پیام را در جامعه منتشر می‌کنند؛ به طوری که توجه افکار عمومی به این مسائل، نقدها و دیدگاه‌ها جلب می‌شود. پس از آن، از طریق نهادهای مدنی و احزاب در عرصه عمومی، مطالبات مردم پیگیری می‌شود تا سرانجام جامعه عمل به بر کند. این چرخه به همین شکل ادامه می‌یابد.

**\* برخی معتقدند که روشنفکران چنان چه در خصوص مسائل سیاسی دست به موضع‌گیری خاصی بزنند و یا وارد عرصه قدرت حاکمه بشوند، از قالب خاص روشنفکری شان خارج شدند. با این نظر موافقید؟**

پیش از این نیز در نوشته‌هایم مطرح کرده‌ام که نقش روشنفکر سیاست‌ورزی یا تصدی مقام‌های حکومتی با عنوان کار روشنفکری نیست. ممکن است یک روشنفکر کارمند بانک یا استاد دانشگاه باشد، ولی کار روشنفکر، سیاست‌ورزی نیست. کار روشنفکر این است که همواره با مطالعه، جست‌وجو و نقادی، نبض جامعه را در دست داشته باشد و ببیند مسائل اساسی جامعه کدام است. او بدین سان پیام خود را با مردم درمیان می‌گذارد؛ به گونه‌ای که وقتی این را پیام را می‌شنوند، آن را تصدیق می‌کنند و می‌گویند این پیام همان است که در ذهن و ضمیر ما نیز بود، اما نمی‌توانستیم آن را بیان کنیم و یا به این رسایی، شفافیت و فصاحت، به زبان و قلم بیاوریم. اما در مورد تصدی روشنفکر در مشاغل بالا، به نظرم این دیدگاه ادوارد سعید درست و واقع بینانه است که بالاترین سطح حضور روشنفکر در حکومت، استادی دانشگاه است، چراکه کار در ساختارهای حکومتی، زبان، الزامات، محدودیت‌ها، امکانات و مصالحی دارد که روشنفکر اگر بخواهد روشنفکر باقی بماند، نمی‌تواند این الزامات را بپذیرد. روشنفکر باید آزاد و غیر متعهد، و از الزامات سیاسی و مصالح به معنایی که سیاستمدار در نظر می‌گیرد، فارغ و آزاد باشد. بنابراین به نظر من جمع بین سیاستمداری و روشنفکری ممتنع است. ممکن است روشنفکری جامعه سیاستمدار را به بر کند و کار سیاسی انجام بدهد، اما او از زمانی که به عنوان نمونه به مقام نخست‌وزیری یا وزارت امور خارجه می‌رسد، نقش روشنفکری‌اش به دلایلی که ذکر کردم پایان می‌یابد. او دیگر نمی‌تواند نقش روشنفکر را ایفا کند و کار خود را به سیاست‌ورز تغییر می‌دهد.

\* در حقیقت شما روشنفکران را به ایفای نقششان متعهد می‌دانید. به مصداق عینی و پیش رویمان انتخابات مجلس بپردازیم. به نظر شما موضع‌گیری روشنفکران در این باره تا چه اندازه می‌تواند در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه موثر باشد؟ و در این مورد باید از آنان انتظار موضع‌گیری داشت؟

بله. ببینید انتخابات نیز یک وضعیت انسانی است و به تعبیری می‌توان گفت که انتخابات هم یک متن است. بنابراین روشنفکر می‌تواند این وضعیت را نقادی کند، بر افکار عمومی در جهت بهبود، اصلاح و تغییر، تاثیر بگذارد، و در مورد آن چه که به نظرش مبتنی بر منافع و امنیت ملی، آزادی، استقلال، برابری، رفع تبعیض و اخلاقی کردن جامعه است، موضع‌گیری کند. این موضع‌گیری طبعاً پژوهاک و بازتابی در محافل مردمی - به صورت نهادها و احزاب- خواهد داشت و خود به خود می‌تواند حاکمیت را هم تحت تاثیر قرار دهد و احیاناً منجر به اصلاحات و تغییراتی در جامعه و حاکمیت شود.

\* اغلب وقتی سخن از روشنفکری به میان می‌آید نقش اپوزیسیونی برای آنان قایل می‌شویم. آیا روشنفکران قاعدتاً جایگاهی اپوزیسیونی و در تقابل با حاکمیت دارند یا موقعیت آنان در قبال نظام سیاسی می‌تواند اصلاح‌گرایانه یا حتی توافق‌آمیز باشد؟ به عبارت دیگر، آیا ممکن است موضع روشنفکر در شرایط مختلف نسبت به مسائل دچار چنین دگرگونی‌هایی بشود؟

اصولاً تعبیرهایی همچون «در تقابل» یا «در حمایت» یا «مثبت» و «منفی»، در مورد روشنفکر به معنایی که ذکر کردیم مصداق پیدا نمی‌کند. چراکه روشنفکر اساساً در پی جلب نظر مراکز قدرت نیست و بنا به تعریفی که ذکر شد، نمی‌تواند نقش مخرب در برابر اشخاص و یا ساختارهای خاصی ایفا کند. ممکن است غیرروشنفکران و یا شبه روشنفکرانی وجود داشته باشند که نهادها و شخصیت‌هایی را تخریب کنند؛ این ارتباطی با کار «روشنفکری» ندارد. روشنفکر چون کار انسانی می‌کند، در جهت بهبود وضعیت انسانی با در نظر گرفتن حقوق بنیادین بشر گام برمی‌دارد. بنابراین روشنفکر آنچه را که انجام می‌دهد، بر اساس اصولی است که بدان پایبند است. این اصول در درجه نخست حقوق بشر، آزادی، برابری، دموکراسی و تلاش در جهت بهبود زندگی مردم و رفاه جامعه است. این اصول بنیادین، روشنفکر را وامی‌دارد که از پس مطالعه، ارزیابی و نقادی، موضع‌گیری کند. بنابراین چنین نقشی طبعاً سازنده خواهد بود. البته در برابر استبداد و خودکامگی، روشنفکر چهره‌ای مبارز و ستیهنده دارد. چهره‌ای که در واقع با انسداد و استبداد و استعمار و شکل‌های مختلف پدیده‌های منفی ضد انسانی مقابله می‌کند، به زندان می‌افتد و هزینه می‌پردازد. در فرآیند

اصلاح و تغییر، خیل عظیمی از دانشگاهیان، دانشجویان، متخصصان و کارشناسان وارد میدان می‌شوند و پروژه روشنفکری را دنبال می‌کنند. مثلاً مبارزه با انسداد سیاسی و سانسور، افق را می‌گشاید و سبب گسترش آزادی‌ها می‌شود. در گسترش آزادی‌ها است که شما می‌بینید روزنامه‌نگاران، هنرمندان، نویسندگان، شاعران و محققان وارد کنش، واکنش و فعالیت می‌شوند و در نهایت به روند دموکراتیزاسیون که جامعه بدان نیازمند است، سرعت می‌بخشند. بنابراین، روشنفکر چنین نقش پیشرو و پیشگام و دگرگون‌کننده‌ای را ایفا می‌کند، اما در به سامان رساندن وضعیت بهتر، و تغییر وضع نامطلوب به مطلوب، تمام نخبگان مشارکت دارند. اگر روشنفکر در جامعه‌ای این کنشگری را به راه نیندازد و این نقش را ایفا نکند، در آن جامعه تغییر عمده‌ای ایجاد نخواهد شد. این کاری است که نقش و پیام روشنفکر را از دیگر کنشگری‌ها تفکیک می‌کند.